

بازرسان دولت *

در یکماه قبل مسافرتی به آذربایجان نمودم و قریب دو هفته در تبریز بودم و به بعضی از ولایات غربی نیز مانند مراغه و ساوجبلاغ مگری و اورمیه و سلماس و خوی نیز مسافرت کوتاهی کردم. در برگشتن به طهران برای دوستان ارمغانی که می توانستم بیاورم فقط بعضی اطلاعات بود که اگرچه بسیاری از آنها را سایر مسافران به آن خطه و یا مسافران آذربایجان به طهران نیز می دانستند لکن بقول معروف هینکها مختلف است و یک چیز معین را هر کسی بوجهی بیند و بنوعی دیگر حکایت می کند، اینست که تقاضای انجمن آذربایجان در پایتخت از من برای بیان شمه‌ای از مشاهدات و مطالعات خودم طبیعی بوده و عجیبی نیست و من با کمال میل پذیرفتم.

اینجانب مختصری از اوضاع آذربایجان را چنانکه دیده بودم در مجلس شورای ملی بیان کردم به این امید که اعضای مجلس که در رتق و فتق و حل و عقد امور نفوذی دارند از وضع ولایات ما مطلع شده و در موقع خود توجهی بچال هموطنان خود در آن ناحیه بکنند. آنچه در آنجا گفتم حقیقت بود ولی همه حقایق نبود زیرا که بر حقایقی هم مطلع شدم که اظهار آنها را اگر نتیجه و اثری داشت اعتنایی به ناگوار بودن آنها بر بعضی ارباب نفوذ و زورمندان لازم نمیشد.

بطور اجمال باید عرض کنم که عادتاً کسب اطلاع صحیح و کشف حقیقت عریان در یکی از نواحی ایران برای آدم بی نام و نشان و مجهول و فقیر از آحاد ناس سهل است و بی آنکه کسی به رفتن و آمدن او التفاتی کند می تواند همه جا برود و جلو هر دکانی روی چارپایه بشیند و با صاحب دکان حرف بزند و به مساجد برود، عمله و برزگران را ببیند و با آنها معاشر شود و درد آنها را بشنود و باگدا صحبت کند و رعایا را ببیند، در کاروانسرا بخوابد در تیمچه و بازار با دلالت صحبت کند، در میدان گاه فروشان و آذوقه و میوه و سبزی فروشی پای قبانها بایستد در قهوه خانه‌های محلات و سرگذرها و روضه خوانیها و معركة درویشها برود و همه چیز را اگر صاحب نظر باشد بفهمد ولی بدبختانه مطالعات و انتشارات او منشاء هیچ اثری نبوده و نتیجه آنها فقط اطلاع او خواهد بود و بس. لکن گمان می کنم این سیر در آفاق و انفس باین نحو آزادانه برای هیچ يك از افراد طبقه با نفوذ و معاریف یعنی باصلاح آقایان « اهل سوسیته از طبقه مردم » یا آنها که به قول معروف تهرانیها سرشان به تشنه بیرزد اگر منتع نباشد نزدیک به محال است شما که خوشبختی یا بدبختی بودن از طبقه ذی نفوذ را دارید اگر به ولایتی سفر می کنید چه اهل خیر باشید چه شر در

* خطابه‌ای است که مرحوم تقی زاده در انجمن آذربایجانیان ایراد فرموده (تیرماه ۱۳۲۷) هرچه تقی زاده گفته و نوشته هر وقت بخوانند به جاست و مفید اگر بدان کار شود.

چند فرسخی به مُستقبلینی از طبقه خودتان برمی‌خوردید و شاید دو سه گوسفند بدبخت نیز شهید قدم نامیمون شما می‌شود. اگر شهر کوچکتر باشد جز خانه حاکم شهر یا یکی از مأمورین ارشد دولتی از طهران یا مشخص‌ترین و بالتبعجه متجاوزترین مردم آنجا منزلی نخواهید داشت و اگر شهر بزرگ باشد شاید در خانه یکی از مردمان طبقه اول شهر فرود می‌آید اگر وزیر مالیه یا مدیر مالیه یا بدتر از آن مفتش مالیه (حالا که آقای بازرگ نامیده می‌شود) هستید در صورتیکه بازرگ شغلی باشید نه لقبی خانه خود رئیس مالیه ولایت که برای رسیدگی به کارها یا خلاف‌ها یا مظالم همین عالیجناب می‌روید وارد خواهید شد و اگر وزیر عدلیه یا مفتش عدلیه هستید در خانه رئیس عدلیه و اگر از مأمورین عالی مقام وزارت پست و تلگراف هستید در خانه رئیس تلگرافخانه منزل می‌گزینید، صاحب خانه مثل ابراهیم خلیل‌الله در مهمان نوازی مبالغه می‌کند بحدیکه شما را شرمند می‌سازد. خودش و زنش و اولادش و اقاربی آنچه بخاطر بشری می‌رسد و از پیرو استاد یاد دارند در جلب قلب و تحصیل رضا و قرب شما به درجه تصور ناپذیر می‌کوشند که مهر بانیهای آنها فراموش‌نشده می‌شود. خود نیز مثل ملائکه در حضور شما می‌ایستند و شمایل معصوم خود را فرشته‌وار نشان می‌دهد و گاه و بیگاه سرشام و ناهار از خدمات برجسته خود که در تاریخ آن ولایت بی نظیر بوده و از کمی بودجه و تنگی دست و فقدان وسایل و نداشتن اتومبیل و عقب افتادن ترفیع خود و بنده زاده صحبت می‌کند و گاهی هم از بعضی اشرار محلی که موجب مزاحمت مأمور دولت که باید آبرومند و نافذالکلام باشد می‌شوند سخن می‌راند. پس از دقیقه اول متعاقب ورود سر واردین از محترمین و ملاکین و اعیان و علماء که بدیدن شما و استفاضه از محضر عالی که موجب فخر و مباهات و نعمت عظمی است می‌آیند باز می‌شود و آشنای تمارفات و تملقات تکرار می‌شود که اگر هوشی در سر شما ماند، بکلی زایل می‌شود، ضمناً از شکرانه داشتن چنین مأموری مثل میزبان خودتان نیز با بلاغت و نزاکت و شیرین کاری بیاناتی می‌شنوید و در مدت توقف خودتان در آنجا که همه اوقات صرف دید و بازدید و مهمانیا و جشن و مراسم خوردن چلوکیاب و بره بریان و ماکولات لذیذ محلی و تفریح در باغات قشنگ درجه اول می‌شود احدی از طبقه محکومه را نمی‌بینید مگر شاید وقتی در حضور رئیس یا منتفذ محلی که اگر از حال او پرسید جز دعا به حاکم و مأمورین دولت و اظهار رضایت کامل از ارباب ستمگر و رئیس زندان چیزی نخواهید شنید. اگر شخص صاحب نفوذی هستید همه ارباب نفوذ و مأمورین و ملاکین شما را چنان احاطه می‌کنند که یک ثانیه هم نفسی بی حضور آنها آزادانه نمی‌توانید بکشید و برای هر ناهار و شام پنج شش جا وعده دارید که ناچار باید یکی را اختیار کنید و به دیگران وعده موقع زیارت آینده بدهید. در میان شیرینی و میوه و شربت و آجیل و اغذیه تحت‌اللفظ غرق می‌شوید، در ورود به شهر هر موقع روز هم که باشد آقایان «رؤسای ادارات دولتی» در ایستگاه یا فرودگاه یا دم دروازه دسته جمع تشریف دارند و معرفی می‌شوند و رئیس بانک کشاورزی و اداره بیطاری نیز از این وظیفه غفلت نمی‌کنند. در ورود بهر قصبه‌ای اطفال بدبخت مدارس گاهی با لباس رسمی بعنوان عرض تبریک «دانشجویان» به مقدم عزیز مهمان محترم بیرون دروازه مثل گوسفند سوق و در جلو آفتاب نگاهداشته می‌شوند و شاید دسته گلی هم از بودجه معارف لزوماً یکی

از اطفال صغیر از کثرت شوق و محبت ذاتی نسبت به شما تقدیم خواهد کرد - در اینجا يك جمله معترضه می‌خواهم عرض کنم کاش يك مرد صاحب حکم و اصلاح طلبی روزی این بازی صف‌آرایی و نمایش دادن رؤسای ادارات دولتی و شاگردان مدارس را جلو هر واردی موقوف و این عادت را نسخ می‌کرد که اگر مثل خوزستان در زمستان و مازندران در بهار هر روز عده‌ای از بزرگان طهران ورود بفرمایند مدیر اداره دولتی دیگر کاری در اداره خود نباید انجام دهد .

با این نوع گرفتاری و زندگی مصنوعی که مانند آنکه در بعضی ممالک جاری شده و گردش تحت هدایت و نظارت ، معمول گردیده و بی نظارت غیر ممکن است وحتماً باید شخص وارد را احاطه نموده تحت مراقبت مهمان نوازان و بدرقه جبری نگاه دارند، فهمیدن چیزی از حال مردم غیر ممکن است. بنده شخصاً به اظهارات معمولی پر تعارف که شاید در ادب در مدح من و جلوه دادن احساسات مردم نسبت به من مبالغه می‌کردند اعتقاد و اعتماد نداشتم و غالب آنها بلکه نود و نه درصد را حمل بر عادت رایج نموده یا بر طبق دستور می‌شمردم . معدنك وقتی که به تدابیری خود را گاهی از بدرقه‌های لطف آمیز خلاص می‌کردم و به گوشه و کنار می‌رفتم و به بازار گند می‌کردم نمونه‌هایی هم از احساسات طبیعی و آزاد لطف و محبت و خادم نوازی مردم كوچك و كم پایه می‌دیدم و فقط برای خاطر قدرشناسی از احساسات وطن پرستی خالصانه و بی شائبه هموطنان یقه چرکین خودمان يك مثالی می‌خواهم عرض کنم که اگرچه شاید ذکر آن چون خودم موضوع این احساسات بوده‌ام قبیح شمرده تواند شد لکن خضوع خودم را در مقابل چنان احساس که اشک از چشم شخص وطن دوست جاری می‌کند و منحصر به يك یا دو فرد نیست فقط بدین وسیله می‌توانم نشان بدهم . در خروج از اورمیه که خوشبختانه از بدرقه آزاد بودیم نزدیک به اواخر شهر شخصی در کسوت اصناف جلو آمده و به اتومبیل نزدیک شد و می‌خواست در اتومبیل را باز کند و اصرار داشت. گفتم چه می‌خواهید باز اصرار در گشودن در کرده و خواست به پای من بیفتند و گفت هیچ عرضی ندارم ولی روزیکه پای رادیو نشسته بودم و صدای شما را از لندن در شورای امنیت می‌شنیدم با خود و خدا عهد کرده و قسم خورده‌ام که هر وقت دستم به شما برسد حتماً پای شما را بیوسم و وقتی که من مانع شدم اشک بر خساره او روان شد و زور آورد که این کار را بکنند البته نگذاشتم و به او دست دادم و راه افتادیم . این نوع احساسات را از مردم برای خادم مخلص خودشان فقط بخاطر خدمتی که تصور می‌کنند کرده‌ام و یا دهر حال در تمام عمر نیت آنرا داشته‌ام در بازار تبریز و دهات اطرف شهر در محلات فقراء و در میان جوانان آزادی طلب هم بکرات دیدم و به کمک همین اشخاص توانستم کم و بیش بعضی چیزها را از حال خلق بی نفوذ و کم مایه و رعیت بفهمم ، و رنه اگر مانند اورمیه از رئیس نظمیه تمنا نمی‌کردم که پلیسی را که از راه لطف دم در میزبان ما بعلامت احترام به بنده گماشته بود بردارد اصلاً غالب دردمندان با مشاهده حاجب و دربان با لباس رسمی نزدیک خانه ما نمی‌آمدند و خیال می‌کردند یکی از بزرگان وارد شده و با بزرگان کار دارد. در آذربایجان حکومت نظامی و نظمیه برپا است و البته شاید دلیلی هم در گذشته داشته است، لکن می‌ترسم که مثل همیشه دامنه قدرت پلیسی از حد لزوم و موضوع ضروری خود تجاوز نماید و بقول علماء

دلیل اعم از مدعا بشود چنانکه همیشه سوء استفاده از قدرت دیده شده است و کمتر تخلف دارد. شایعات و اسنادات زیاد بود و می توانم مثالهای زیادی ذکر کنم.

لکن من به این روایات باور نکردم و بلکه ظن خیلی قوی بوهمی بودن آنها دارم چنانکه عادت جاری در مملکت ما است حرفهای بی اساس زیاد گفته می شود و همه آنها عاقبت از دائره مسموعات تجاوز نمی کند لکن خود انتشار این گونه روایات حاکی از يك حالت روحی و علامت يك مرض مزاجی ملی است و گشت از يك حالت وهم و اندیشه و نا امنی و ترس و رعب و سوء ظن بمبادی امور می کند. در نطق خود در مجلس گفتم که عنوان متجاسرین و تعقیب این و آن و چسبیدن به گریبان هر صاحب عقیده مخالف، به این عنوانات حالت اضطراب را در آن ولایت دوام می دهد و باید روزی به این کار خاتمه داده شود و خود می دانم که این کار یعنی آزادی آنها خالی از احتمال بعضی مخاطرات یا مفسدها و حوادث نیست و شاید گاهی موجب ندامت گردد ولی قبول این خطر و دادن آزادی به مردم صالح و فاسد منتهی با مراقبت بیدار و دورادور و عدم غفلت و تیغز مستمر بر استمرار فشار و سختگیری و تضییق و بهانه جوئی ترجیح دارد و در هر حال اهون شریین است. جمعی لغزش کردند و اثر آن خوشبختانه زایل شد رفقای آنها در طهران و قم و اصفهان آزادند و شرکای جرم آنان در مناسب عالیه و مقامات بزرگه باقی هستند خوشبختانه محض ادای شکر باید بگویم که غالب عرایض من در باب آذربایجان و مخصوصاً این موضوع مورد توجه اولیای امور شده و مخصوصاً علیحضرت همایونی جداً در حل این قضیه عزم به اقدام خدا پسندانه فرموده اند.

در آذربایجان دو چیز محسوس ترین امور است یکی فقر و پریشانی و بیکاری و دوم مظلومیت و محکومیت و مسلوب الحقوق بودن رعایا و بزرگان عرض کردم این دو چیز محسوس است البته بنظر جویندگان حقیقت و صاحب نظران معنی طلب ولی شاید در نظر بعضی فرنگی مآبهای طهران دو سه خیابان اسفالت شد و اینیه با تجمل بعضی ادارات دولتی و بلدییه و باغ گردش گاه شاه گولی و این قبیل چیزهای ظاهری بیشتر جلوه می کند. هجرت عمومی متمولین از تجار و ملاکین و خوش نشین شدن آنها در طهران و خودداری از بکار انداختن سرمایه های خودشان در ولایت بدبخت خود بیشتر از هر چیز در قلوب مردم پریشان آنجا مؤثر بوده و یکی از عوامل فقر عمومی آن ناحیه است. هر نوع تشویق و فشار برای عودت دادن این طبقه یا اقل سرمایه های آنها به آذربایجان لازم و ضرور است و آنجمله برای دفع بهانه و معاذیر بالنتیجه موجه آنها باید در افتتاح راه آهن میانه به تبریز و راه رواندوز و ارزروم سعی وافیه بعمل آید و نیز تشویق خیلی زیادی به صاحبان کارخانه ها و مؤسسات اقتصادی و جلوگیری تا اندازه ممکن از واردات خارجی مشابه مصنوعات آنها مفید است که خوب منفعت ببرند و طمع کنند تا برای مردم کار پیدا شود. یکی از وسایل بسیار مهم درجه اول این تشویق بر گرداندن تسهیلات تجارتهی به ولایات و موقوفی آن برای تجار و سرمایه داران ولایات در طهران است و آن جز با اعلان سهمیه واردات هر ولایت قبل از وقت به فرصت کافی و دادن جواز واردات بسرعت فوق العاده و بلکه فوری در مقابل تقاضاها در ولایات بدون عقبات شاقه و مراجعه به مرکز و تحصیل اجازه و تصدیق لزوم و غیره و غیره به -

بحدیکه این تسهیلات در سرعت اجرا از خود طهران هم تندتر بعمل آید و نیز اصرار شدید و پافشاری در اینکه حتماً و بدون تخلف متاعی که برای ورود آن جواز و اسما داده شده به خود همان محل وارد شود و قاچاق و حیلہ شرعی در آن رخنه نکند ممکن نخواهد شد. بطور کلی درد عمده آذربایجان و تمام ولایات وجود شدت مرکزیت در طهران و سلب همه نوع اختیارات از خود ولایات است و درمان آن دادن اختیارات وسیع به متصدیان امور عامه در ولایات و باز گذاشتن دست آنها در اصلاحات و مخارج عمده و حتی وضع عوارض محلی در تحت نظارت کامل و آزاد انجمنهای ایالتی و ولایتی است که انتخاب آنها پنحو مشروع و آزاد بدون مداخله لشکریان و کشوریان و مقامات ذی نفوذ طهرانی و محل وقوع یافته باشد و بعقیده من منحصر کردن انتخاب بکسانی که خود بدست خود در انجمن نظارت ورقه رای خود را نوشته و همانجا بصندوق بیندازند و منع مداخلات صاحبان گلهها با استعمال گله زبان بسته خود برای پیش بردن مقصود خویش و انداختن به صندوق ورقه ایرا که ارباب بدست آنها داده است که این خود قدمی عمده از اصلاحات ضروری است واجب است این امر نسبت بانجمنهای بلدی نیز کمال ضرورت را دارد و بدیختانه حالاً نه تنها آزادی کامل و انتخاب صحیح وجود ندارد بلکه اعضای انجمن بلدی را هم وزارت داخله در طهران ازین منتخبین اصلی ثانیاً بر می‌گزینند.

بومی بودن مأمورین دولتی در هر ولایت بمیزان خیلی عمده نیز از واجبات است که دل مأمور بحال و کاراهل ولایت خود بسوزد و علاقهای داشته باشد نه آنکه برای کار پیدا کردن برای تمام نفوس مدرسه دیده طهران تمام مشاغل عمومی را در سیر جان کرمان و بندرلنگه و سقز و بانه و تربت حیدری و شروان و خلخال و سائین قلمه حق انحصاری آقایان پایتخت کنند. افراط در این انحصار و کار پیدا کردن برای هر طهرانی که قرابت با ارباب نفوذ داشته یا تحت حمایت آنها باشد موجب آن شده که ادارات بیحساب جعلی و بی‌لزوم که پی‌درپی در طهران ایجاد شده و میشود هر کدام در هر نقطه بزرگ و کوچک از ایران شعبه ای باز و مأمورینی از طهران بدانجا با حقوق وافق روانه کنند. اداره دفع آفات نباتی خوانسار و اداره بیطاری فومن و اداره کشاورزی جندق و اداره جنگل‌های قم و اداره صحیه بئی‌طرف (دشت میشان) و شعبه بانک رهنی چابهار و شعبه بانک فلاحتی قمش و شعبه شرکت بیمه در قوچان و شعبه بانک صنعتی در دزفول اداراتی است برای مشغول کردن آقایان مدیران و بازرسان و عضوهای مقدم و رؤسای محاسبات و خزانه دارها و رؤسای ملزومات طهران که دولایات مزبور یا هستند و یا بتدریج ایجاد خواهند شد. در ساوجبلاغ مکرری یا مها باد جوانی طهرانی جزو رؤسای ادارات دولتی دیدم که میگفت رئیس شعبه بانک فلاحتی است و چون پرسیدم کارها چطور است جواب داد اصلاً کاری نیست و نخواهد بود. گفتم چرا؟ گفت بعلت اینکه اینجا املاک ثبت نشده و ما هم باملاک ثبت نشده قرض نمیدهیم ولی از علت وجود خود در آن محل و اداره تاسیس شده چیزی نگفت.

تزاید فوق‌العاده مأمورین دولتی و اعضای ادارات و حتمی مؤسسات مالی و صنعتی

دولتی یکی از عوامل عمده خرابی امور مملکت است. هر اداره دولتی را که صد نفر عضو دارد يك شخص تاجر با پنج نفر اجزاء منظم تر و مرتب تر و با صرفه تر و فایده بخش تر اداره تواند کرد زیرا که عضوی لزوم نمیگیرد و از هر عضو موجود حد اعلای کار را میگیرد. در تبریز پنج کارخانه وجود دارد که یکی (کارخانه ظفر) دولتی و باقی شخصی و تجارتي است. در مدت توقف من در تبریز قریب پنجاه عریضه بمن رسید که متضمن تقاضای توصیه برای شغل در کارخانهها بود ولی ۴۹ عریضه از آنها راجع بکار خواستن در کارخانه ظفر بود و يك عریضه راجع بکارخانه کلکته چی. بدیهی است توصیه باین کارخانه آخری نتیجه ای نداشت زیرا که صاحب کار بقدر شغل آدم داشت و یکنفر اضافه بخاطر بنده و جنابمالی علاوه نمی کند که بیکار بنشیند و مواجب و مزد بگیرد ولی اگر من اهل توصیه بودم شاید کارخانه دولتی ظفر به چهل نفر از تقاضا کنندگان محض خاطر راضی کردن من کاری میداد که در واقع حکم مستمری داشت.

اصلاحات اساسی و مهم و جدی در ولایات مخصوصاً در آذربایجان بدون اختیارات وسیع محلی و موقوف داشتن مراجع هر امری بطهران و تحصیل اجازه و صدور دستور و تصویب هیئت وزراء و انجام جریانات اداری و دفتری در آنجا و صدور حکم وزارتی و صدور درخواست وجه و عاقبت حواله آن بولایت امکان نخواهد داشت و بهترین راهها برای انجام سریع اصلاحات مطلوبه و سرعت گردش چرخها غالباً فرستادن يك والی درستکار با اختیارات نامحدود و دادن اختیار مالی و همه ادارات دیگر و قوای تأمینیه هم باو و نگاهداری او در آنجا بمدت کافی و دادن يك دستور العمل جامع و کامل باو است.

محدود کردن سرکریز و دادن سهمی از کارهای عمومی مملکتی بولایات نتایج اقتصادی نیز دارد و از آنجمله موقوفی ترتیب فعلی برای تهیه اغلب ملزومات دولتی است در طهران و ارسال آن بولایات حتی با وجود گرانتر تمام شدن آنها از آنچه در ولایات تهیه تواند شد که باعث خرج مبالغی از وجوه خزانه در ولایات میشود و کمکی بکارگران و صنعتگران آن نقاط میکند. مثلاً کتابفروشیهای تبریز شکایت داشتند که وزارت معارف اجازه نمیدهد کتب مکتبی را در تبریز چاپ کنند و میخواهد حتماً در طهران چاپ و به تبریز و مراغه و اردبیل ارسال شود در صورتیکه در تبریز بی غلط و پاکیزه و ارزان میتوان کرد و ارزاتر از مال تهران هم فروخت خوشبختانه اخیراً بعد از تذکر دادن اینجناب در مجلس این اجازه بولایات داده شد ولی ظاهر عبارت اعلان دولتی باز چنان مبهماند که باید کتابفروش ولایتی بیاید و از طهران کسب اجازه کند و همان آتش و همان کاسه خواهد شد. یکی از کارهای خیلی خیلی مهم و لازم که شاید توجه کافی بآن نمیشود تأمین قضائی و اجرای کامل و مخصوصاً سریع عدالت است که بدون این شرط واجب کل اصلاحات و اقدامات دیگر از اداری و اقتصادی نقش بر آب خواهد بود بدون اطمینان کامل و مستمر از عدالت و محفوظ بودن حقوق افراد بوسیله محاکم و مدعی المنوم و سرعت دادرسی بشکایات مردم و احقاق حقوق آنها هیچ ترقی اقتصادی و عمران مملکت و رونق تجارت و زراعت

ممکن نخواهد بود و مخصوصاً ایجاد محاکم صلحیه سیار برای بلوکات بسیار لازم است که دهاتی بدبخت برای احقاق حق خود حتی در امور جزئی مجبور به اختیار مسافرت به شهر و ترک کار و بار خود نشود.

رؤسای لشکری و کشوری و بزرگان در دسترس فقراء و ضعفاء نیستند و عمال و اجزای آنها از مأمور جزء اداره مالیه مرنند و مراغه تا صاحب منصب نظامی جزء و افراد لشکری سراب و میانه و حتی در این قسمت تبریز هم هر ستمی ب مردم ضعیف کنند داد آنها بجائی نمیرسد و در غالب موارد خصوصاً اگر طرف از افراد قوای مسلح مملکت باشد مظلوم ضعیف جرئت اظهار آن را هم بمقامات بالاتری نمیکند و از بیم انتقام ستمگر اولی سکوت را ترجیح می دهد. رئیس این قوای لشکری و کشوری اگر هم شخصاً عادل باشد همانا مخاطب قول سندی است که گوید :

تو کی بشنوی ناله داد خواه
چنان خسب کاید فنانت بگوش
که نالد ظالم که در دور تست
نه سگ دامن کاروانی درید
در مجلس گفتم که برای آذربایجان مخصوصاً مأمورین درستکار و با تقوی و بسیار صالح از ضروریات اولیه هر نوع اصلاح و استرضای خاطر مردم هست و بعث نیست که این حرف را روزنامه اختر شمال منتشر در تبریز در هر شماره خود در سر لوحه مندرجات خود بخط جلی تکرار میکند و باید هزاران بار تکرار شود تا اولیای امور مرکزی باین نکته بطور غیر معتاد توجه و اعتقاد نموده و آنرا حرفی معمولی نه پندارند که این امر در واقع حساس ترین نقطه احتیاجات مردم آن ایالت است. بدبختانه اعتقاد عمومی به صالح و طالح بودن مبتکرین امور عامه که بطور معجز آسا در این مملکت کم تمدن و ملت کم سواد همواره مانند محک دقیقی خالی از اشتباه در آمده مأمورین فعلی این ایالت را جز معدودی از متصدیان رئیسه آن ایالت صالح و درستکار نمی پندارد و من اگر چه دلیلی مستقیم ندارم که از راه عین الیقین چنین ادعائی بکنم و شخصاً دوست ندارم پیرو اینگونه مسموعات بی مسئولیت و اراجیف بشوم معذالك در این مورد بالخصوص یعنی حسن شهرت و سوء شهرت عمومی در امر درستکاری و نادرستی بر اثر تجربه يك عمر معتقد به «نفوس» شده ام و نادراً تخلف می کند. اشخاص بالنسبه متین تر از فقدان نشر صورت حساب عایدات و مخارج بلدیة تبریز شکایت به حق داشتند.

بطور معترضه باید بگویم که بدبختانه جز در این امر یعنی تشخیص اشخاص درستکار و با تقوی از نادرست (آنهم بطور اجمالی نه در باب نسبت های معین و بانام و نشان که اغلب قابل اعتماد نیست) در سایر امور روایات افواهی مردم ما عموماً و نسبت ها که میدهند و بدگوئیها و انتشارات از هر نوع از صبح تا شام حتی روایات اجماعی و متواتر چه در محافل عوام و بازار و پای قبان و قهوه خانها و کاروانسراها و گاراها و مساجد و چه در حوزه

خواص و طبقه حاکمه ابدأ مورد اعتماد نیست و غالباً اراجیف ویی اساس و پوچ و لغواست و هیچ وقت نباید این گونه مسموعات از هر قبیل مبنای استدلال یا ثبت تاریخ شود و اگر هم گاهی در بعضی مدعیات جزئی از حقیقت وجود داشته باشد مبالغات افراطی و اغراق و شاخ و برگ و افسانها و غرض رانی‌های عمدی و وهمیات بی‌اندازه چنان گاه را کوه می‌کند که شراره حقیقت درمیان دریای لجن خاموش و غیر قابل ادراک میشود. این موضوع که یکی از اعظم نقائص ملت ما است و تا آنجا که من می‌دانم نظیری برای آن در دنیا وجود ندارد يك مقاله و خطابه مستقلى لازم دارد که با شواهد فوق‌العاده عجیب بیان شود و مخصوصاً همانطور که حتی تشخیص درستکاری و نادرستی در درجهٔ اعلیٰ بوده و حس مشترک وجدانی عجیبی صادق و قویم در آن امر بیش از حد انتظار وجود دارد در هیچ امری از امور عالم هم ادراک مردم ما ضعیف‌تر و سست‌تر و ناصواب‌تر و پرخطا‌تر و موهوم‌تر و بی‌معنی‌تر و بیچگانه‌تر و بی‌رشد و بی‌شعورتر از حکم آنها در امور مربوطه سیاست خارجی و تأثیرات آن در مملکت ما و طریقهٔ عمل و جریان آن نیست و این قفره نکته است که مبارزه با خطای فکر عمومی در آن در خیر مملکت است و باید موضوع خطابه‌ها و مقاله‌های پیشمار گردد.

شاید هیچ چیزی در آذربایجان مهم‌تر و هیچ دردی بلند فریاد‌تر و حساس‌تر و فجع‌تر و اساسی‌تر از موضوع رعایا و حالت غلامی آنها نیست. ملت حقیقی که شب و روز در مقابل آفتاب و مگس و پشه با دست و پای خود از آفتاب به آفتاب عرق ریزان درکار است تا تو نانی بکف آری و بغفلت بخوری بدبخت‌ترین ملت ایران و بلکه مظلوم‌ترین نوع بشر در ایران است که بمراتب از کارگران کارخانه‌ها و غیره که تمام دستگاه تبلیغاتی روضه خوانی تقلیدی برای آنها بکار انداخته شده است بدبخت‌تر و مسلوب الحقوق‌تر و محروم از کل وسائل زندگی با رفاه انسانی است. حاصل رنج و مشقت و کار یکسال او و زن و بچه‌اش به خودش عاید نمی‌شود، از عدالت و صحیحیه و معارف بهره ندارد و حتی از آبله‌کوبی و فواید ادارهٔ بیطاری و دفع آفات نباتی و آب مشروب تمیز محروم است ولی بدتر از همه آنها آنکه خود و اولاد او گاهی شکم سیری هم جز با نان و ماست ندارد، بسیاری از دهات سبزی و میوه ندارند و وقتی که انسان حساس در خانهای ملاکین محترم در شهرها و میهمانی‌های آنها فراوانی مسرفانه و اغذیهٔ لذیذ چشم خیره‌کن و شیرینی و آجیل و مرکبات و مرغ بریان و خوراکی‌های ایرانی و فرنگی مآب و نوشیدنی‌های گوناگون و حتی مسکرات که سبیل است مشاهده می‌کند که شاید هر مهمانی ده تا بیست نفری آنها به هزار تومان تمام می‌شود بیاد آن مخلوقات ژنده پوش زبان بسته می‌افتد که این همه نعمت فقط و فقط از دسترنج آنها خریداری و تهیه شده است. لباسهای فاخر گوناگون صبح و عصر و شب برطبق آخرین مد پاریس زنهای ارباب حاصل شایان قیاس بسیار نمایان و جانکدازی است با چیزی پاره پاره و کرباسی که به اسم لباس برتن زن‌ها و مردهای ارباب حقیقی این نعمتها است یعنی زارعی که مملوک و بردهٔ همین آقایان ذوی‌المنز و الاحترام هستند. وضع فعلی مالک و رعیت که باوجود خیابانها و کافه‌ها و هتل‌های تقلید فرنگستان که گاهی آثار تمدن شناخته می‌شود هنوز بحال

قرون وسطی و عهد ایلخانان منقول بدون هیچ تغییری مداومت دارد باید حتماً و قبل از هر چیز تغییر یابد و اصلاح شود و این بنای کهنه بخت النصری و فرعونى باید سرنگون گردد که بدون این اصلاح همه اصلاحات دیگر بر فرض حقیقت یافتن فقط نقش بر ایوان است. ستون فقرات این ملت بزرگراوند و در بدترین حالات متصوره زندگی انسانی و بلکه حیوانی هستند و مالکینی که خود را صاحب این گله بی زبان می دانند و خود از طرف آنها و کیل می شوند در سر هر جمله و نطق به اسم «زارع بدبخت یعنی خودش» حرف می زند و در ایامی رسم جور و سنت جاری استعمار و استعباد می کوشند و وکالت زیردستان مظلوم خود را وسیله نفوذی هم برای نپرداختن مالیات عادلانه و فرار از قوانین و توسعه مستملکات خود و مبارزه با هر اصلاح خواهی از اولوالامر قرار می دهد. در آذربایجان شکایت مالکین را شنیدم از اینکه زعیای گاهی درخت یا سبزی و صیفی و لوبیا و غیره می کارند و میل داشتند این نوع مزروعات را که به قول آنها بهره مالکانه نمی دهد براندازند و فقط جو و گندم کاشته شود که آقایان بهره بگیرند و چه اهمیتی دارد اگر روستائی سایه درخت نداشته و دهقان رنگه پیاز را ندیده باشد. در جوانی دوستی و ارتباطی داشتم با مالکی از اهل تبریز که در هشتروند علاقه ملکی داشت و از او اوضاع آنجا را یاد گرفتم و به همه احوال آن ناحیه تا حدی واقف شدم. در قسمتی از هشتروند که محال تاپ تاپ نامیده می شود مردم غیر از گندم و جو نباتی ندیده بودند و هیچ نوع سبزی در آن بلوک دیده نشده بود با دنجان و کدو و لوبیا و عدس و پیاز و چغندر و میوه درختی و جالیزی و بالجمله هیچ روئیدنی جز مایه نان و علوفه اسب وجود نداشت. در این موضوع دو ساعت دیگر می توانم حرف بزنم و مصدع اوقات شریف حضار محترم گردد ولی بامید اینکه در خانه کسی است گمان می کنم که همین يك حرف بس است.

شتر با بار

رندان عجب منافع سرشار برده اند
 در خانه هر چه بود بیکبار برده اند
 دیروز اگر به «کیل» نمودند اکتفا
 امروز مال خلق به «خروار» برده اند
 رونق دگر نمانده به بازار اقتصاد
 چون هر چه نقد بود ز بازار برده اند
 بس بستههای پوند و دلار و ین و فرانک
 از در اگر نبرده ز دیوار برده اند
 «باری» کس بروی شتر هم دگر ندید
 نالوطیان شتر را با بار برده اند
 ابراهیم صهبا